

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتُنذِرُونَكَ وَ هُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۹۳) يَعْتَدِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَدِرُوا لَنْ تُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسِيرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عِلْمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۴)

بر ضعفا ایرادی نیست، بلکه بر اغنیا ایراد وارد است

بعد از آن بحثی که درباره‌ی استیذان در جلسه‌ی گذشته مطرح شد، می‌فرماید: لَيْسَ عَلَى الضَّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ (۹۱) که سبیل و راه ایراد گرفتن بر آن کسانی نیست که ندارند و کمک نمی‌کنند و اندک کمک می‌کنند و حال و روزشان در آیه‌ی ۹۲ گفته شده است که نمی‌توانند کمک کنند و در عین حال **وَ أَغْنِيَهُمْ تَفِيضٌ مِنَ الدَّمَعِ (۹۲)**؛ امثال شهید فهمیده، شناسنامه‌هایشان را عوض کردند که رفتند جبهه! این‌طور رفتند جبهه، نه این‌که طرف بگوید: خوب من سنم نمی‌رسد پس نمی‌روم! - سن شرعی‌شان می‌رسیده، ولی سن قانونی‌شان نمی‌رسیده است - این‌ها این‌جور می‌رفتند جبهه. راه ایراد بر کسانی است که **يَسْتُنذِرُونَكَ وَ هُمْ أَغْنِيَاءُ** اجازه می‌گیرند که نیایند جبهه و کمک به نظام نکنند، در حالی که دارند. به هر جهت راه ایراد بر این اغنیا باز است.

امتحان سخت غنی شدن!

واقعاً اغنیا شدن یک مکافات دینی است! شما قرآن را نگاه بکنید، می‌بینید که **اغنیاء** بودن، در یک آزمایش خیلی سخت شرکت کردن است. آدم بشود اغنیا، می‌شود **اولوالطول**؛ باید انفاق کند و باید از خودش بکند و ... پس راه ایراد گرفتن بر این‌ها باز است: این‌هایی که می‌توانستند کمک بکنند و نکردند، می‌توانستند بروند و نرفتند. حالا شما بحث را فراتر و بالاتر بگیرید و توسعه بدهید به هر جور جنگی و هر جور توانایی.

برای بچه‌های جهادی این روایت جالب را که ذیل آیه ۴ سوره محمد است، گفتم. شما ابتدای سوره‌ی مبارکه محمد(ص) را بیاورید. این آیه‌ی ۴ خیلی آیه‌ی تعیین‌کننده‌ای است. **فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا؛** وقتی که شما با کفار ملاقات کردید (یعنی در نبرد با آنها قرار گرفتید) **فَضْرَبَ الرَّقَابِ؛** و نگفته‌اند که فاضربوا الرقاب؛ به معنی این که گردن‌ها را بزنید، گفته‌اند گردن پرا! معنی‌اش این می‌شود. **حَتَّىٰ إِذَا أَثْنَتُمُوهُمْ؛** تا این که خودتان استوار شوید، شما نباید اسیر بگیرید. وسط جنگ اسیر نگیرید، بگذارید خودتان پاهایتان محکم شود، دشمن از پا در بیاید؛ (در آن زمان اسیر برای آنها غنیمت محسوب می‌شده است). **فَشُدُّوا الْوَتَاقَ؛** آن وقت این اسیرها را محکم ببندید که فرار نکنند. **فَأِمَّا مَنَّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً؛** اسیر که گرفتید، از این به بعد زمامش به دست پیغمبر است، یا این‌ها را آزاد می‌کند، یا تفدیه می‌کنید؛ پول می‌گیرید و آزاد می‌کنید. **حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا؛** تا جنگ بار سنگین خودش را زمین بگذارد – اسیر را حین جنگ می‌توان کشت؛ یعنی می‌توان اسیر نگرفت و کشت، ولی وقتی **حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا** بار جنگ کم شد، دیگر نمی‌توان او را کشت.

۳ راه برای اسیر کافر وجود داشته است: یا به دست پیامبر آزاد می‌شده، یا تفدیه می‌شده، یا کنیز و برده می‌شده است.

خداوند از شما بی‌نیاز است ولی می‌خواهد شما را امتحان کند

(۱۲: ۱۰) **ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرْنَا مِنْهُمْ؛** این‌گونه باید بجنگید (خیلی قرآن ارزنده است!) و اگر خدا می‌خواست خودش از این‌ها انتقام می‌کشید. می‌توانست این جنگ را مغلوبه کند، ولی **وَلَكِنْ لِّيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ؛** خدا با این جنگ می‌خواهد بعضی‌ها را به بعضی دیگر **آزمایش** کند. ماها باید در این صحنه‌ها آزمایش شویم، وگرنه خود خدا می‌توانست دمار از روزگار این‌ها درآورد، ولی ما باید آزمایش شویم. **وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ (۴)؛** شهدای این جنگ‌ها هم اصلاً اعمالشان ضایع نمی‌شود. اصلاً این‌ها را باید در یک منطق دیگر دید و حل و هضم کرد. کشته هم که بشود، اعمالش سر جای خودش باقی است. **سَيَهْدِيهِمْ وَ**

يُصْلِحُ بِاللَّهِمْ (۵)؛ آن‌ها را به سوی بهشت هدایت کرده و حالشان را نیکو می‌کند. وَ يَدْخُلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَفَهَا لَهُمْ (۶)؛

این‌ها را به سوی بهشتی هدایت می‌کند که آن را برایشان معرفی کرده است. (۵۰: ۱۱)

تو خدا را داری پس محکم باش!

(۷): يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يَثْبِتْ أقدامكم؛ بعدش هم محکم باشید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن

تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ؛ اگر شما محکم باشید و خدا را نصرت کنید، خدا هم شما را نصرت می‌کند و وَيَثْبِتْ

أقدامكم؛ پاهای شما را محکم می‌کند و شما در این راهی که دارید می‌روید، تثبیت می‌شوید. این هم نیست که

شما برو و با قوای مشترک بجنگ، با همان قوایی که او دارد. نه! تو خدا داری، پاهایت را محکم می‌کند و

حواسش به تو است. (۲۲: ۱۲) و از آن طرف:

زیر پای کافر لغزنده است

(۸): وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ؛ و او لغزش دارد. یعنی او پاهایش در جای لغزنده است و تو

پاهایت در جای سخت است. تعس به معنای هلاکت نیست، به معنای همان لغزندگی است. وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ؛ و

آنها اعمالشان گم می‌شود و در همین دنیا حبط عمل می‌شوند. یک بار در همین کلاس‌ها توضیح داده شد،

حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ یعنی چه؟! این که اعمالشان در آخرت حبط شود، خوب مشخصاً یعنی این که

به نتیجه‌ی اعمالشان نمی‌رسند و باطل می‌شود، ولی این که اعمالشان در همین دنیا حبط شود؛ یعنی در همین

جا باطل می‌شود. کفر پایش در جای بسیار شلی قرار گرفته است، فقط باید این طرف اقدام کند! که اگر اقدام

کند، کار کفر تمام خواهد شد. (۳۷: ۱۳) فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً (رعد: ۱۷)؛ او کف روی آب است

پیامبر(ص): جهاد تا همیشه!

بحث ما این قسمت است: می‌گوید: (۵۵: ۱۳) **حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا** (محمد: ۴). از پیغمبر سؤال می‌کنند که کی جنگ سنگینی خودش را زمین می‌گذارد؟ انتظار داشته که پیغمبر یک جواب سطحی به او بدهد. حضرت می‌گویند:

وَالْجِهَادُ مَاضٍ مُدَّ بَعْتَنِي اللَّهُ إِلَى أَنْ يُقَاتِلَ آخِرُ أُمَّتِي الدَّجَالِ؛ این جهاد همواره هست، از آن زمانی که من مبعوث شدم این جهاد هست، تا زمانی که آخرین امت من، حضرت مهدی، با دجال روبرو شود. تا آن موقع جنگ بار خودش را بر زمین نمی‌گذارد. این دیگر چه جهادی است؟! یک جهادهایی داریم، **جهاد مقطعی** که می‌شود ۸ سال دفاع مقدس. یک جهاد داریم که **جهاد بی‌پایان** است و ته ندارد. اگر کسی خودش را در حالت هُدنه و صلح و آرامش فرض کند، این معلوم است که نفهمیده این جهاد بی‌پایانی است. که از موقع بعثت پیامبر شروع شده تا این که مهدی(عج) با دجال روبرو شود! کسی مطلقاً خودش را در حال صلح فرض نکند. در این صورت همواره خودش را پشت خاکریز فرض می‌کند، در حال عملیات و بررسی تحرکات دشمن - مثل یک رزمنده! **مسلمان واقعی** در این دنیا، فقط **رزمنده** است. دارد تحرکات دشمن را رصد می‌کند و در مقابلش کارهایی که لازم است را انجام می‌دهد و تمام قوايش را هم می‌آورد وسط. (۲۸: ۱۶) این را برای چه گفتیم؟ برای این که اگر در همین سوره‌ی توبه می‌گوید: **إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتُنذِنُونَكَ وَ هُمْ أُغْنِيَاءُ (۹۳)**

جهادهای مختلف با توانایی‌های مختلف

اگر جهادی پایدار است و در ابعاد مختلف است، اغنیائش هم فرق دارد؛ برای این که توانایی‌ها فرق دارد. اگر کسی توانایی کار و مبارزه با دشمن در **ابعاد رسانه** را دارد و می‌رود برای خودش عشق و حال می‌کند، می‌رود برای خودش ساختمان‌های سی طبقه می‌سازد! راه ایراد بر او باز است و خدا به او ایراد خواهد گرفت و مؤمنین باید به او ایراد بگیرند. او آدم نیکوکاری نیست که به او ایرادی نباشد که **مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ (۹۱)**. اگر جنگ، جنگ پایدار است، توانایی‌ها هم متفاوت است و اغنیا هم فرق دارند. یک نفر **قلم** خوبی دارد و اهل این است که کار خاصی در این جنگ انجام دهد، در این **مبارزه‌ی فرهنگی - رسانه‌ای** که در جاهای مختلف شکلش

فرق دارد و گاهی اوقات با **توپ و تانک** است. ببینید چه معرفتی را پیغمبر دارد می‌دهد! **وَالْجِهَادِ مَاضٍ**؛ جهاد همواره هست، هجرت همواره هست.

هجرت، همواره هست

هرکه حجت زمان را بشناسد مهاجر است

(۱۹:۰۳) در بیانات حضرت امیرالمومنین هست که: **وَالْهِجْرَةَ قَائِمَةً عَلَىٰ حَدِّهَا الْأَوَّلِ**؛ هجرت به همان حد اول خودش است. مهاجر آن کسی است که حجت زمان را بشناسد و در راه او کار کند. ببینید چه مفهومی هست که شما جهاد را در قرآن با هجرت می‌بینید، این دو مفهوم گره خورده به یکدیگر. قبلاً به دوستان جهادی می‌گفتم که این دو مفهوم به یکدیگر اتصال دارند و اگر ما هجرت‌هایی می‌کنیم تا کار جهادی انجام دهیم، به خاطر اتصال این دو مفهوم با یکدیگر است. کسی که حجت زمان را بشناسد مهاجر است. (۵۹:۱۹)

يَسْتَذِنُونَكَ وَ هُمْ أَغْنِيَاءُ (۹۳)؛ کسی که بیاید اجازه بگیرد که من این کار را نکنم، در حالی که توانمندی‌های بالایی دارد - در جبهه برای این که او مجاهد **جبهه‌ی فرهنگی** شود، یا مجاهد **جبهه‌ی علمی** شود، توانایی بالایی دارد - جهاد یک فرهنگ است، منتها مجاهد بشود نه آدمی که می‌رود کارت می‌زند!

مؤمن بی‌ایمان!

رِضْوًا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۹۳)؛ رضایت دادند که با آن خالفه‌ها و ته مانده‌ها بمانند و آن وقت خدا، قلب‌های آن‌ها را طبع کرد. **طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ** بارها در قرآن آمده است. اولاً گرایش‌هایی که مربوط به قلب است، خراب می‌شود. بعد ایمان در حدّ سینه باقی می‌ماند و به قلب وارد نمی‌شود با این که ممکن است که این‌ها ایمان داشته باشند. شما ممکن است که ببینید که این آدم‌ها ایمان دارند، مسجد هم می‌رود و نماز هم می‌خواند، پس چرا گفته **طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ**؟ این یک نکته است در قرآن و آن نکته این است:

شما آیه ۴۶ سوره مبارکه حج: ص ۳۲۷ را بیاورید لطفاً.

(۲۷: ۲۲) **أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا** (حج: ۴۶)؛ این‌ها سیر زمین نمی‌کنند که آن وقت دل‌هایی داشته باشند که تعقل بکنند؟ ببینید سیر زمین چه آثاری باید به بار بیاورد علی‌القاعده! نه این‌که برود آنتالیا و بعد بپرسیم چرا؟ بگوید که مگر نداریم **فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ**! چه ربطی دارد؟ حالا شما می‌خواهید بروید گردش کنید، خوب برو گردش کن، حالا این سفر شما چه ارتباطی با قرآن دارد؟! **فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا** این سیر در زمین نتیجه‌اش تعقل قلوب است. این فاء تفریع است. کجا الان این سیرها نتیجه‌اش تعقل است؟ **أَوْ أَذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا**؛ یا گوش شنوا پیدا کنند. (۴۹: ۲۳)

تفاوت ایمان در قلب و ایمان در سینه

در بسیاری از آیات داریم که **كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ**، خیلی وقت‌ها شما تاریخ بخوانید، سیر در زمین است. می‌تواند سیر فیزیکی هم باشد، ولی نتیجه‌اش باید این باشد، بعد خدا می‌گوید: **فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ** این چشم‌ها کور نیست، بلکه **وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ** (حج: ۴۶)؛ آن قلبی که در سینه‌ها است کور شده است. ببینید ما یک ایمان داریم که در مرحله‌ی دهن است، به عبارتی ایمان نیست. **قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَهِهِمْ** (مائده: ۴۱) خوب معلوم است که یقولون بارجلهم نیست که! آدم با دهن حرف می‌زند دیگر! پس چرا می‌گوید: **آمَنَّا بِأَفْوَهِهِمْ؟** این تأکید بر این است که ایمان در منطقه‌ی دهن است؛ مثل آن‌هایی که **يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ** (بقره: ۷۹)؛ خوب معلوم است که کتاب را با دست می‌نویسند! این بر این نکته تأکید دارد که یهودی‌ها، خودشان نشستند و پاک‌نویس کردند. **آمَنَّا بِأَفْوَهِهِمْ**؛ یعنی اصلاً ایمانی وجود ندارد، فقط در محدوده‌ی دهن است. یک موقع است که ایمان در محدوده‌ی صدور است؛ یعنی **در سینه** هست، ولی **در قلب** نیست؛ فیزیولوژی بدن هم همین‌طور است: از بیرون که می‌آید، روپین‌ترین حالت صدر و سینه است و بعد به قلبی می‌رسید که کاملاً دارد محافظت می‌شود، همین معنا در حالت معنوی هم وجود دارد؛ ما یک **صدر معنوی** داریم و یک **قلب معنوی**. اگر ایمان در

قلب معنوی آدم باشد و مستقر شود، آن موقع جاگیر شده و می‌شود **ایمان حقیقی**. اگر ایمان در قلب نباشد، در صدر معنوی جای می‌گیرد. این معنی در بیانات شریف نهج البلاغه هم آمده است.

ایمان‌های ثابت و ایمان‌های عاریتی

در خطبه ۱۸۹ نهج البلاغه می‌فرماید: دو نوع ایمان داریم که می‌توان اسمش را ایمان گذاشت: **فَمِنَ الْإِيمَانِ مَا يَكُونُ ثَابِتًا مُسْتَقِرًّا فِي الْقُلُوبِ**؛ یک دسته ایمان‌هایی داریم که ثابت و مستقر در قلب هستند. **وَمِنْهُ مَا تَكُونُ عَوَارِي بَيْنَ الْقُلُوبِ وَالصُّدُورِ**؛ یک دسته ایمان‌هایی داریم که بین قلوب و صدور عاریتی است، هی می‌رود توی قلب و هی می‌آید توی صدر؛ یعنی مستقر در قلب نیست و معلوم نیست کجاست! **إِلَى اجْلِ**؛ تا اجل معلوم می‌بینید تا هنگامی که بمیرد، ایمانش از صدر به قلب می‌رود و برعکس. این که قرآن می‌گوید: **وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ**؛ قلبی که نمی‌بینند در سینه است. نه این قلب، قلب گوشتی است – چون محل ایمان که جسم نیست – و نه این سینه، سینه‌ی جسم است، پس این ایمان **عَوَارِي بَيْنَ الْقُلُوبِ وَالصُّدُورِ** است و حالت تردد بین قلوب و صدور پیدا می‌کند. آن وقت در این آیه ایمان‌های مستقر و مُسْتَوْدَع داریم که در مجموعه روایات «باب المعارین» ما دارد که **ایمان عاریتی** می‌پَرَد، ایمان اگر دو تا چهار تا نباشد می‌پَرَد – چه در این دنیا در لحظات سختش می‌پَرَد، چه در لحظات مرگش می‌پَرَد. این همان روایات معارین ما است. اگر یک مطلبی دو دو تا چهار تا نشده باشد برای آدم، می‌پَرَد. ماها یک **پفک‌های اعتقادی** هستیم که بزرگ دیده می‌شویم، ولی اگر فشارش بدهید معلوم می‌شود که حجمش چقدر است، چقدر کوچک است و در پایان همین ماده مؤثرش می‌ماند، این قدر کوچک است. گفته‌اند که در فشار مرگ، ایمان‌ها می‌پَرَد کما این که شما وقتی یک حادثه‌ای برایتان رخ می‌دهد، خیلی از شماره تلفن‌ها از ذهنتان می‌پَرَد، ولی همان موقع اگر از شما بپرسند دو دو تا چهار تا چند تاست؟ این را می‌دانید چون آنقدر گفتید که در شما ماسیده است، یا در عین سختی و مشکلات بگویند سوره حمد را بخوان! شما می‌خوانید ولی ممکن است آیه الكرسي یادت برود. این جاست که معلوم می‌شود چقدر علم **در قلب** رفته!

طبع قلب: ایمان هست ولی در قلب نیست!

لذا اگر قلب طبع شود، ایمان می‌تواند باقی باشد، ولی دیگر ایمان در قلب نیست و در صدر جای می‌گیرد که طرف مسجد هم می‌رود نماز هم می‌خواند ولی... همین معنا را قرآن می‌گوید در آیه ۸۴ سوره غافر: ص ۴۷۶ که در **لحظات آخر** تازه یک نوع از ایمان درست می‌شود که آن هم فایده ندارد. به خاطر این‌که این ایمان‌ها در قلب نیست. وقتی قلب طبع می‌شود، آدم ایمان با مدل‌های دیگری به دست می‌آورد که چون در قلب نیستند فایده‌ای ندارند.

ایمان خالص ولی به درد نخور!

(۸۴): **فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَّةَ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ**؛ وقتی گرفتاری ما می‌آید، می‌گویند ما به خدا ایمان داریم و نسبت به چیزهایی که مشرک بودیم کافریم، الان دیگر توحید خالص داریم. خدا هم نمی‌گوید که این ایمان نیست، خیلی ایمان خالصی هم هست، ولی دیگر به درد نمی‌خورد.

فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا؛ این ایمان به درد بخوری نیست. وقتی گرفتاری و مشکلات را می‌بینند و تازه این موقع می‌خواهند ایمان بیاورند، این به درد نمی‌خورد. **سُنَّتِ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ**؛ این هم به عنوان یک **سنت الهی** است که در میان عباد بوده است.

پس ببینید ممکن است شما ایمان‌هایی داشته باشید که به درد نخورد، حتی ایمان خالص هم باشد، لذا این یک تهدید بزرگ است که **طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ**؛ خدا قلب را طبع کند. انصافاً این یک تهدید است که اگر قلب طبع شود، دیگر ایمان وارد قلب نمی‌شود. می‌شود **قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قَوْلُوا أَسْلَمْنَا** **وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ** (حجرات: ۱۴)؛ ایمان در قلبتان نرفته است، حالا هر جایی که رفته!

سؤال: پس ایمان در صدر همان **أَسْلَمْنَا** است؟

جواب: می‌تواند **أَسْلَمْنَا** باشد. چون کسی مثل ابوسفیان هم اگر شهادتین را بگوید، این هم **أَسْلَمْنَا** است دیگر گرچه ایمان در صدرش هم نرفت و همان در دهنش بود. در صدر هم باشد، آن ایمان واقعی نیست چون ایمان

واقعی؛ یعنی ایمان در قلب. ایمان غیر واقعی هم همان ایمانی است که عواری بین قلب و صدر است؛ می‌رود و می‌آید تا آخرش چه شود!

اخبار: بصیرت دادن، نه بمباردمان اطلاعاتی!

آگاهی و بصیرت: شاخص ایجاد کردن و تحلیل

(۹۴): **يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللَّهُ**

عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ لَنْ تُرَدُّوا إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ *

از شاخص‌هایی که خدا و پیامبر در مورد منافقین اعلام کرده و این‌ها را انگشت‌نما کرده است و به مرور جبهه‌ای برای خودشان شده‌اند که در سوره توبه به مرور این مسیر را می‌بینید این است که **يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ؛** وقتی که شما برگشتید، می‌آیند که عذر بیاورند بگو که **قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا؛** عذر نیاورید **لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ؛** ما به شما ایمان نمی‌آوریم. حرف شما را قبول نداریم. (۱۶: ۴۱) **قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ.** خدا به ما مؤمنین اخبار شما را داد.

ببینید من یک نکته‌ای سر بحث **اخبار** بگویم. بعضی‌ها فکر می‌کنند اخبار یعنی **اطلاعات**؛ اخبار به معنای اطلاعات نیست به معنای **آگاهی** است. معنی دقیق فارسی‌اش آگاهی است نه اطلاعات. آگاهی دادن با اطلاع دادن فرق دارد. از ریشه‌اش هم معلوم است: اخبار آن چیزی است که انسان را خبیر می‌کند نه اطلاعات. مؤمنین می‌گویند **قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ** کجای سوره‌ی توبه **اطلاع** جدیدی بوده و پیغمبر این‌ها را بمباردمان اطلاعاتی کرده است؟ هیچ این کار را نکرده است بلکه **هی شاخص** ایجاد کرده است. بصیرت‌زایی این نیست که شما یک نفر را بمباران اطلاعاتی بکنید. **بصیرت** این است که شما با همان مقدار اطلاعات بتوانید **تحلیل** بدهید و آگاه کنید و شاخص بدهید. خود رهبر انقلاب یک فتنه را اداره کرد و پشت به پشت با مردم حرف زد، ولی یک اطلاع جدید به آن‌ها نداد! همان اطلاعاتی را داد که همه می‌دانستند! و من می‌دانم ایشان بسیار شاکی و ناراحت هستند از کسانی که اطلاعات محرمانه دست مردم می‌دهند و آن کسانی که اطلاعات می‌دادند الان پیش آقا

آفتابی نمی‌شوند! فکر می‌کنند ایجاد بصیرت یعنی اطلاعات دادن! بعد هم نسبت می‌دهند به آقا که آقا خواسته که ما اطلاعات پخش کنیم! اطلاعات دادن غیر از اخبار دادن است. (۴۴:۰۷)

شما نگاه کنید که اگر تصمیم‌گیری‌ها بخواهد بر روی بمباردمان‌های اطلاعاتی صورت بگیرد، چند درصد مردم می‌توانند تصمیم‌های درستی بگیرند؟ همه باید اندازه‌ی وزارت اطلاعات داشته باشند! مگر می‌شود اطلاعات را در اختیار همه گذاشت و همه راجع به زیر و بم شخصیت‌ها اطلاعات داشته باشند؟! این تصمیم‌گیری را راحت می‌کند یا سخت می‌کند؟ سخت می‌کند؛ چون فقط یک کانال نیست که دارد اطلاعات و اخبار را می‌دهد. (۴۴:۵۶)

بصیرت دادن؛ یعنی تحلیل براساس اطلاعات واضح

یکی از نکات جالب خود قرآن همین است: قرآن در بسیاری از آیاتش **شأن نزول** دارد، ولی شما یک شأن نزول در خود قرآن نمی‌بینید. چرا؟ از روی آن شأن نزول یک **شاخص**‌هایی درست می‌شود و شاخص‌ها گفته می‌شود و این فایده‌اش چیست؟ این است که قرآن می‌شود یک **کتاب زنده**. اگر قرآن گره می‌خورد در شأن نزول‌هایش، آن وقت گره می‌خورد با تاریخ و می‌شد یک **کتاب تاریخ**! زنده بودن قرآن به خاطر این است که شأن نزول‌ها در خود قرآن فراموش می‌شود و شما با یک سری شاخص‌ها، تشجیع‌ها و **گروه‌بندی‌ها** مواجه‌اید و شأن نزول‌ها به حاشیه می‌رود. قرآن با همین ویژگی‌ها می‌شود **تَبَصَّرَةٌ** (ق: ۸)؛ **مایه‌ی بصیرت**. (۴۶: ۳۱)

من واقعاً در کار آقا مانده بودم که ایشان یک **فتنه‌ای** را دارند اداره می‌کنند بدون گفتن هیچ اطلاع جدید به مردم! مثلاً جمهوری ایرانی را که همه می‌دانند و روز قدس و همین! اطلاعات نمی‌دادند بلکه روی همین اطلاعات واضح، تحلیل می‌کردند و این همان سبک قرآن است. بله رهبر باید اطلاعات داشته باشد. وزارت اطلاعات باید اطلاعات داشته باشد ولی اگر قرار بودن آدم‌ها با اطلاعات آدم چیزی بفهمد، دائماً باید بچرخیم و ببینیم کجا اطلاعات جدیدی هست! اما کسی که محل تمرکز همه‌ی اطلاعات بود به مردم اطلاعات نداد بلکه تحلیل و شاخص داد و این کار قرآن است. (۴۷: ۴۱)

قرآن می‌گوید: **قَدْ نَبَّأْنَا اللَّهَ مِنْ أَخْبَارِكُمْ** کدام خبر؟ کدام چیز جدیدی بود که به صورت اخبار سری به این مردم رسید که برگردند بگویند خدا اخبار شما را به ما داد؟ این یعنی خدا ما را آگاه کرد، نه این که اطلاعات داد! همین که گروه‌هایی به جبهه نمی‌رفتند و پیغمبر می‌گفت **وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً** (۴۶) آن کسانی که جبهه نمی‌روند بهانه می‌آورند که اگر می‌خواستند باید ساز و برگ جمع می‌کردند. اطلاعات دادن اصلاً بصیرت‌زایی نیست؛ بلکه بصیرت آن است که شما با اطلاعات عادی که مردم دارند، آگاهی بدهی و رهبر روی **اطلاعات مردم** کار می‌کرد، نه **اطلاعات سپاه!** این نکته‌ی فوق‌العاده مهمی است (۴۲: ۴۸) که در خود قرآن رعایت می‌شود؛ یعنی در قرآن شما بدون این که درگیر هیچ شأن نزولی بشوید، قرآن به شما شاخص می‌دهد و همه گروه‌بندی‌ها را مشخص می‌کند.

منافقین انگشت‌نما و منافقین مرموز!

سؤال: با این شرایطی که می‌گویید منافقین انگشت‌نما شدند، پس کسانی که سقیفه را ایجاد کردند، یا جزء این گروه نبودند، یا واقعاً این اتفاق نیفتاده که مردم صد درصد این‌ها را بشناسند.

جواب: ببینید یک عده هستند که در مراتب پایین‌اند و یک عده **مَرَدُوا عَلَى الْبِفَاقِ** هستند. شما آیه‌ی ۱۰۱ را ببینید: در این آیه می‌گوید: **وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ**؛ که یک سری از **بادیه‌نشینان منافق** اند **وَمِنَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ**؛ یعنی نزدیک پیغمبر، این‌ها **مَرَدُوا عَلَى الْبِفَاقِ** اند؛ یعنی **فوق تخصص نفاق** اند! برای همین است که می‌گوید: **لَا تَعْلَمُهُمْ**؛ نه این که توی پیغمبر نمی‌شناسی، چون پیغمبر **وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ** (محمد: ۳۰) است و این‌ها را از لحن قولشان می‌شناسد، بلکه مخاطب مردم‌اند که ای مردم شماها این‌ها را نمی‌شناسید **نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ**؛ ما می‌شناسیم. به همین دلیل است که **سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ**؛ کسی که نفاق‌اش پیچیده و مرموز می‌شود، او به عذاب دوچندان هم دچار می‌شود. بعد این **مَّرَّتَيْنِ** را بگذارید کنار **ضِعْفَيْنِ** (يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ) (احزاب: ۳۰) که در مورد بیت پیغمبر آمده است. اتفاقاتی که در بیت پیغمبر و میان زنان پیغمبر دارد می‌افتد و لذا خدا دو برابر آن‌ها را عذاب می‌کند.

خنثی کردن نفاق مرموز فقط با جمع شدن دور نقطه همگرایی

ما نفاق‌هایی داریم بسیار مرموز در حدی که مردم واقعاً نمی‌شناسند، با همه‌ی آگاهی‌ها و شاخص‌هایی که پیغمبر به جامعه داده است. یک عده‌ای هستند که این‌ها **شناخته‌شده** اند، در حدی که می‌گویند عذرخواهی این‌ها را قبول نکنید.

ولی یک عده‌ای هستند که برای جامعه **ناشناخته** باقی می‌مانند؛ چون کار کرده‌اند روی نفاق. حالا شما که می‌گویید سقیفه، پیامبر با چه بهانه‌ای باید یک ابوبکر و عمری را بنشانند سر جایشان؟ جنگ که می‌رفتند، پشت سر پیامبر نماز می‌خواندند، دنیاگرا هم که نبودند، چگونه باید این جامعه روشن شود هنوز دل در گرو معارف دیگر دارند؟ این‌ها یک چیزهایی باریکی دارد که دیگر فهم جامعه نیست، فهم تک و توکی شاید برسد به این حرف‌ها، ولی جامعه نمی‌تواند بفهمد! لذا می‌شود **لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ**؛ شما دیگر نمی‌فهمید.

کسانی که این قدر نفاقشان مخفی است که **توطئه** شان تنها با پیروی از رهبری اجتماع و رهبری جامعه می‌تواند **خنثی** شود. اگر شما توانستید دور این **نقطه‌ی همگرایی** قرار بگیرید – چون این منافقان هم دور همین قرار گرفته‌اند – از خطر این محفوظ می‌مانید. کسانی هستند که عبا به عبا پیغمبر دارند نماز می‌خوانند، جهاد هم می‌روند و انفاق هم می‌کنند و ... لذا این‌ها نفاق‌های پیچیده‌ای است که باقی می‌ماند و برای همین در مورد اعراب می‌گوید که **الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا** (توبه: ۹۷)؛ این‌ها کفر و نفاقشان شدید است؛ مثل این گروه منافقین ما می‌مانند. رجوی و این‌ها دم از خدا می‌زنند، حرف‌های معارفی می‌زنند، انگیزش‌های بنیادین دارند ولی خیلی کله خرنند در حرکاتشان! نفاقش شدید می‌شود، تخصصی نمی‌شود. **نفاق تخصصی** یک رشته‌ای است که دروسش در مدینه ارائه می‌شده است و ظاهراً کرسی‌های اصلی‌اش دست ابوبکر و عمر بوده است!

یک تذکر اخلاقی وسط مباحث سیاسی؛ خدا می‌بیندتان!

(۹۴): **قَدْ نَبَّأْنَا اللَّهَ مِنْ أٰخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ؛** خدا و رسول اعمال شما را می‌بینند **ثُمَّ تُرَدُّونَ**

إِلَىٰ عِلْمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ؛ و بعدش هم رد می‌شوید به سمت عالم الغیب و الشهاده. این

همان جمله‌ای است که خدا آخر هر پاراگرافی می‌گوید برای این که یک ضابط درونی در درون انسان ایجاد کند که **أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى** (علق: ۱۴)؛ نمی‌بینی که خدا می‌بیند؟ حواست را جمع کن که خدا دارد این‌ها را می‌بیند. این **وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ** را کنار بگذارید چون یک **وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ** و **وَالْمُؤْمِنُونَ** (توبه: ۱۰۵) داریم که این را در همان جا خدمتان عرض می‌کنم.

سَيَرَى اللَّهُ به معنی علم‌های غیبی نیست، سیاق سوره این است که کارهایتان را دارند می‌بینند. شما در **مشهد و منظر خدا و رسول و مؤمنین** هستید؛ یعنی با این آگاهی دادن و با شاخص‌هایی که داده شده است، دارند شما را می‌بینند. شما در بستر اجتماعی دارید زیر نظر کار می‌کنید. البته این جمله وقتی که جدا می‌شود، مؤمنانی که همه‌ی اعمال را می‌بینند معنی خاصی می‌دهد که بعداً اشاره می‌کنیم.

سؤال: در آیه‌ی **سَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ** بعدش می‌گوید **ثُمَّ** انگار که یک مرحله قبل از بازگشت است و همین را در آیه‌ی ۱۰۱ هم داریم که **سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ** که این عذاب انگار مربوط به یک مرحله‌ی قبل است.

جواب: درست است. ما یک مراحل قبل از قیامت داریم؛ مثلاً در لبه‌ی مرگ آیاتی داریم که می‌گوید **يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ** (انفال: ۵۰)؛ که می‌زنند توی صورت و پشتشان (اردنگی می‌زنند). در این جا روایات آمده است که آن ملائکه‌ای که می‌خواهند او را از این دنیا بیرون کنند، می‌زنند پشتش و آن ملائکه‌ای که می‌خواهند او را در برزخ تحویل بگیرند، می‌زنند توی صورتش؛ یعنی تا برسد به آن عظیم؛ یعنی این **سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ** لزوماً به این معنی که در همین دنیا عذاب می‌شوند، نیست. ممکن است تا قبل از آن عذاب عظیم، این‌ها عذاب‌هایی می‌شوند در برزخ و لبه‌ی قیامت و در لحظات احتضار و عذاب قبر. این **مَّرَّتَيْنِ** هم در قرآن لزوماً به معنای دو بار نیست که عدد ۲ در آن مفهوم باشد.

گناه خواص برابر گناه عوام نیست

این که می‌گویند **يُضَاعَفُ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ** (احزاب: ۳۰)؛ دو برابر به این معنا نیست که اگر این صد تا عذاب داشت الان می‌شود ۲۰۰ تا. دو برابر یعنی کار را دوچندان می‌کند؛ یعنی تویی که همسر نبی هستی، اگر خطا و فاحشه می‌کنی؛ گناه بسیار فاحش می‌کنی.^۲ به همسران پیامبر می‌گوید: اگر گناهان بسیار فاحش بکنید، یک گناهش آن است که تو مرتکب شدی و دیگری این است که بیت نبی را لکه دار کردی. برای همین می‌گوید **ضِعْفَيْنِ**؛ نه به این معنا که ضرب در ۲ می‌شود. یعنی این دو خطا است که داری مرتکب می‌شوی. ممکن است این خطایی که می‌کنی درجه‌اش ۱۰۰ باشد، ولی چون بیت نبی را که لکه دار می‌کنی این خطایش ده میلیارد باشد! یعنی کاری که تو می‌کنی از یک فرد عادی بدتر است.

عذاب گناه خواص دو برابر گناه عوام است

(سؤال) این را از آن جایی می‌گویم که فرهنگ گناه اصلاً این است. گناه همیشه یک reng دارد کما این که در روایات ما یک ranking و درجه‌بندی بین ثواب‌ها و عقاب‌ها است. این وقتی با این دسته آیات جمع می‌شود، باید این معرفت را القا کند که چرا نساء نبی دو برابر خطا دارند؟ چون دارد دو خطا انجام می‌دهد. در مورد انفاق هم که می‌گوید: **مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ** (بقره: ۲۶۱)؛ آن را یضاعف می‌کند، بلکه واسع می‌کند در روایات هست که بیشتر از دو برابر است و این که عقوبت گناه بستگی دارد به خطایی که کرده‌ایم، این معرفتی است در قرآن راجع به گناه. مثلاً بیت نبی یک عروسی پر خرج و همراه با اسراف برگزار کند، این بیت نبی را داغان کرده و این خیلی خطای بزرگی است. عذاب هم باید معادل، یا هم‌وزن خطا باشد. و ممکن است خطای دومی معادل آن خطای اولی نباشد بنابراین این دو برابر معنا ندارد؛ مثلاً زمانی هم که می‌گوید اگر برای این‌ها ۷۰ بار هم استغفار کنی، نمی‌بخشیم؛ شما برای این عدد هویت قائل هستید؟ پس از عدد به دلیل خارجی دست می‌کشیم. می‌گوییم هفتاد که چیزی نیست اگر پیامبر برای این‌ها هفتصد مرتبه هم استغفار کند، فایده ندارد. آیا ما یک ranking و درجه‌بندی در گناه‌ها و خطاها داریم، یا نداریم؟

به همین دلیل است که **گناه صغیره و کبیره** داریم. وقتی قبول بکنید که خطایی که در بیت نبی انجام شود از یک خطای دیگر خیلی بزرگتر است، حتی اگر کسی یک گناه اخلاقی انجام دهد و همان گناه را کسی از وابستگان به بیت نبی انجام دهد، علاوه بر این گناه فاحشه یک گناه دیگر هم دارد و آن گناه این است که شخصیت نبی را داغان کرده است. حالا ما می‌خواهیم این دو گناه را با هم بسنجیم، کدامش بزرگتر است؟ طبیعتاً جمع این دو گناه روی هم از دو برابر آن گناه بیشتر است، پس مرتین لزوماً به معنای دو برابر نیست، پس می‌توان به دلائل خارجی از این اعداد دست کشید.

در روایات ما هم هست که می‌گویند نصف دین این است و دوباره نصفش چیز دیگری است و دوباره نصف دین آن است... مگر دین چند تا نصف دارد؟! این اعداد دقیقاً معتبر نیست. مَرَّتَيْنُ هم به معنای دو تا خطا است. در روایت حضرت امیر می‌خوانید که: **الرَّاضِي بِفِعْلِ قَوْمٍ كَالدَّخْلِ فِيهِ مَعَهُمْ**؛ کسی که رضایتی به فعلی می‌دهد مانند کسانی است که داخل در فعل اند **وَعَلَى كُلِّ دَاخِلٍ فِي بَاطِنِهِ إِثْمٌ**؛ نه مرتین! یعنی کسی که داخل است، دو گناه دارد. ولی این دو گناه به یک میزان نیست. **إِثْمٌ عَمِلَ بِهِ وَإِثْمٌ رَضِيَ بِهِ**؛ که گناه عمل به آن با گناه رضایت به آن مساوی نیست. در روایات داریم که اثم عمل به مراتب بیشتر از اثم رضا است.

سؤال: کلمه‌ی مَرَّتَيْنُ به معنای دو برابر است یا دو بار؟ می‌تواند دو بار عذاب دهد و دفعه‌ی دوم با دفعه‌ی اول برابر نباشد.

جواب: بله این هم درست است. مرتین؛ یعنی دو بار. معنی لغوی ضِعْفٌ؛ یعنی دو برابر. این آیه را نگاه کنید؛ سوره اعراف آیه ۳۸: **قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ** بروید در آتش **كَلِمًا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتٌ لِحُوتِهَا**؛ هر امتی که وارد می‌شود، مانندش را لعنت می‌کند - اخت به معنی مثل و مانند است که می‌گوییم کان و اخواتها برای این است - **حَتَّىٰ إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا**؛ وقتی که همه‌شان در آن جا گرد می‌آیند **قَالَتْ أَخْرِثُهُمْ لِبُلُوتِهِمْ**؛ پیروان به پیش آهنگانشان می‌گویند **رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا**؛ این‌ها ما را گمراه کردند **فَاتَّيَبَتْ لَهُمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ**؛ این‌ها را دو برابر عذاب کن؛ یعنی بیشتر باید عذاب شوند چون ما را هم گمراه کرده‌اند **قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٍ**؛ برای هر دو گروه ضِعْفٌ است و این هم به معنای دو برابر نیست، بلکه یعنی این‌ها هم دو خطا کردند؛

هم خطا کردند و هم با پیروی‌شان آن‌ها را تقویت کرده‌اند. حالا گناه پیش‌رو بیشتر است یا پس‌رو؟ گناه پیش‌رو! با این‌که برای هر دو گروه دو گناه وجود دارد، در قرآن آمده است که **وَهُمْ بَدَءُكُمْ أَوْلَٰ مَرَّةٍ (۱۳)**؛ یعنی این‌ها اول شروع کردند! جایی که کسی **پیش‌قراول** کاری می‌شود و بقیه انجام می‌دهند همان‌طور که **مَنْ سَنَّ سُنَّةَ حَسَنَةً كَانَ لَهُ وِزْرٌ مِّنْ عَمَلٍ بِهَا،** وقتی کسی سنت سیئه بگذارد، **گناه پیروی** دیگران را هم دارد. بنابراین گناه پیش‌رو بیشتر از پس‌رو است و ضعیف به معنای دو گناه است و نه دو برابر. برای آن یک گناه انجام فعل و یک گناه پیش‌قراولی و برای این یک گناه انجام فعل و یک گناه تقویت پیش‌رو. هر دو دو گناه کرده‌اند اما کسی که گناه را راه می‌اندازد گناهِش بیشتر از پیرو آن گناه است.

تفاوت اعتذار و اعتراف

سؤال: مجازات‌های دنیوی برای فرد گناهکار، آیا تخفیفی هم برای مجازات‌های آن دنیا دارد؟
 جواب: بله. برای همین داریم که درباره‌ی کسی تا زمان مرگش محکم حرف نزنید، تا نمرده نگویید که تو قطعاً در جهنمی! اگر مُرد می‌توان گفت که با این کارهایی که کرده، به هر جهت پایش گیر است! مگر این‌که حسابش با ارحم الراحمین بیفتد! این قدر قدرت قضاوت درش هست برای فرد؛ چون دو جور گناهکار داریم: یک کسی که: **وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَءَاخَرَ سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ** که: **خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَءَاخَرَ سَيِّئًا (۱۰۲)**؛ یک عده‌ای از این منافقین هستند که **وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ**؛ در آخر اعتراف می‌کنند و این فرق دارد با کسانی که می‌آیند قسم می‌خورند که از ما راضی باشید و ای مردم دلتان را با ما صاف کنید. که می‌گوید این‌ها قبول نیست، ولی یک عده می‌آیند اعتراف به گناه می‌کنند نه این‌که عذر بیاورند. این‌ها **خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَءَاخَرَ سَيِّئًا**؛ کسانی بودند که در اعتراف به گناهشان، خودشان را به ستون مسجد بسته بودند، نه اینکه پیش خدا اعتراف کنند! این جزء **مُحْكَمَاتِ** قرآن است که **خطاهای اجتماعی، توبه‌ی اجتماعی** لازم دارد و **خطاهای فردی** هم **توبه‌ی فردی** نیاز دارد. شما نمی‌توانی مال طرف را بخوری و بعد بروی به درگاه خدا توبه کنی! خطا و توبه باید معادل همدیگر باشد. برای همین است که در مورد یهودی‌ها می‌گوید

که **إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا** (بقره: ۱۶۰)؛ تو که تبیین نکردی، توبهات این است که الان بروی تبیین کنی و حرف بزنی. نه این که گوشه‌ی خانه توبه کنی! کسانی که غلط کردم‌نامه‌ی اجتماعی نوشتند - شاهدش هم این است که خودشان را بستند به ستون مسجد - اعتراف کردند نه اعتذار! و چقدر فرق است میان اعتذار و اعتراف! اعتذار یعنی اگر من نیامدم به خاطر فلان چیز بود (بهانه و توجیه)

خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَءَاخَرَ سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ؛ یک عده عمل صالح و سیئه با هم می‌کنند ولی عمل صالح دارند؛ یعنی نماز می‌خواند برای خدا، صدقه می‌دهد برای خدا، ولی کارهای اشتباه هم می‌کند؛ نگاه به نامحرم هم می‌کند. این می‌شود **خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَءَاخَرَ سَيِّئًا؛** یک نفر صدقه می‌دهد برای خدا، بعد یک جای دیگر کم می‌آورد و سر شخص منت می‌گذارد؛ این می‌شود **خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَءَاخَرَ سَيِّئًا**.

یک نفر برای ریا به کسی صدقه می‌دهد؛ این دیگر **خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَءَاخَرَ سَيِّئًا** نیست اصلاً. این عمل در زمان انجام، یک ضریب صفر به خود گرفته است. حالا این آیه را به عنوان آیه آخر بخوانیم، آیه ۲۶۴ بقره:

وقتی عمل، باطل می‌شود

این آیه یک هنرنمایی در مثلش آورده و برای همین قابل دقت است. **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى؛** صدقات خودتان را با منت و اذیت، باطل نکنید. بعد می‌گوید مثل چه کسی؟ **كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ؛** مانند کسی که مالش را ریائی انفاق بکند. این می‌شود بطلان! ولی اگر کسی صدقه بدهد و بعداً منت بگذارد، این **خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَءَاخَرَ سَيِّئًا** است! یک نکته‌ی باریکتر ز مو این جا بود. یک موقع شما صدقه می‌دهید که منت بگذارید، مانند کسی که می‌دهد تا ریا کند؛ این اصلاً باطل و پوچ است و فعل نیست اصلاً. تشبیه‌اش مهم است، به فعلی تشبیه می‌کند که آن فعل در متن خودش مشکل دارد. چون معنی خودش که واضح است که **لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى** ولی به چیزی تشبیه می‌شود که متن فعل اصلاً مشکل دارد، پس طرف مشبّه آن نیز باید در متن فعل مشکل داشته باشد. لذا در روایات به صراحت آمده است که ما مؤمن را در

این دنیا عذاب می‌کنیم تا بخشی از عذاب‌های اخروی‌اش کم شود. درباره نقش قصاص و دیات در روایات آمده که همین‌که مؤمن گرفتار قصاص می‌شود، بخشی از عذاب اخروی او کم می‌شود.

مراقبت کم بهتر از رها کردن کل مراقبت است

روایت معروفی از حضرت امیر آمده به برادر دینی خودشان - (کلمه قصار: ۲۸۹) و می‌گویند حتماً خود را به این اخلاق متخلق بکنید. که حالا یا ابوذر است یا عثمان ابن مظعون، یا یک کارکتری است - **كَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي** **صِغَرِ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ**؛ این‌که دنیا در چشمش کوچک بود، او را در چشم من بزرگ کرد. جزء اولین چیزهایی که حضرت در مورد برادر دینی‌شان می‌گویند: **كَانَ خَارِجاً مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ**؛ از تحت تسلط شکمش خارج شده بود. این همان تعبیری است که ما در فارسی می‌گوییم شکمو؛ یعنی فرمان از شکم است که برود و در سوپرمارکتی بچرخد که الان چی هست که من باید آن را بخورم! در ماه رمضان که در آستانه‌اش هستیم، یکی از خاصیت‌هایش این است که آدم را از سلطان بطنش خارج کند که خیلی وقت‌ها نمی‌کند و حتی برعکس می‌کند! این‌که شخص با ولع زیادی برای خوردنش برنامه‌ریزی می‌کند؛ یعنی یک ماه رمضان می‌رود و می‌آید و در این زمینه نتیجه‌ی عکس می‌گیرد. البته اینکه به فرمان خدا ۱۶ ساعت گرسنگی و تشنگی را تحمل می‌کند، خودش کار بزرگ و خوبی است، ولی خیلی وقت‌ها باید از مواهبی که در روزه داده می‌شود، پاسداری کرد طرف یک هفته قبل از عروسی گارد گرفته که نمی‌خورم که بروم و در عروسی بخورم! با چنین روحیه‌ای است که وقتی به عروسی دعوت می‌شود، خیلی خوشحال می‌شود که اشربه و اطعمه آن‌جا بالاجتماع فراهم است. این نکته را باید یک مقداری در ایام ماه رمضان این را دقت کرد، به علاوه‌ی این چیزی که در انتهایش می‌گویند که در بحث‌های اخلاقی نکته‌ی مهمی است: **فَعَلَيْكُمْ بِهَذِهِ الْخَلَائِقِ فَأَلْزَمُواهَا وَتَنَافَسُوا فِيهَا، فَإِنَّ لَمْ تَسْتَطِيعُوا** **فَاعَلَمُوا أَنَّ أَخَذَ الْقَلِيلِ خَيْرٌ مِنْ تَرَكَ الْكَثِيرِ**؛ اگر نتوانستید این‌گونه شوید، این را بدانید که گم‌ش را هم که انجام می‌دهید، بهتر از آن است که کثیرش را رها کنی؛ اگر شما نمی‌توانید بروید سر یک سفره عروسی یک غذا بردارید، سه تا بردارید و دیگر دور نزنید؛ یعنی روی خودتان کار کنید! شروع کنید!

صلوات!

-
۱. أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ
 ۲. فاحشه به معنای گناه اخلاقی نیست، به معنای گناه بسیار فاحش است و تازی آن تازی مبالغه است؛ مثل ه علامه می‌ماند که یعنی بسیار عالم، یا داریم که بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ (قیامت: ۱۴)؛ یعنی آدم در دانستن هر چیز عالم باشد در دانستن خودش علامه است. فاحشه هم به معنی گناه بسیار فاحش است.